

امتداد مسئله فلسفی اصالت فرد و جامعه در تربیت اسلامی با تأکید بر اندیشه شهید مطهری

شهرام رامشت^۱
مینا فیاضی^۲
میثم صداقت‌زاده^۳

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی دوگانه اصالت فرد و اصالت جامعه با رویکرد تربیت اسلامی در اندیشه شهید مطهری انجام شده است. برای این منظور، کلیه منابع و مراجع موجود در ارتباط با دیدگاه‌های تربیتی ایشان به صورت توصیفی بررسی شده و داده‌های حاصل، طبقه‌بندی و تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به‌طور کلی شهید مطهری به اصالت فرد به‌طور مطلق و یا اصالت جامعه به‌طور مطلق قائل نبوده است. ایشان ضمن اثبات اصالت فرد در عین اصالت جامعه و اصالت جامعه در عین اصالت فرد، جامعه را حقیقتی معرفی می‌کند که از ترکیب افراد پدید می‌آید، به‌گونه‌ای که افراد نیز هویت مستقل خودشان را حفظ کرده و با سرمایه الهی فطرت، به ساختن امت می‌پردازند. در نتیجه، شکل‌گیری جامعه به حرکت تدریجی افراد و پیوند روحی آنان با یکدیگر وابسته خواهد بود. شکل‌گیری هویت و تربیت افراد و جامعه انسانی در قالب یک مدار است که در آن، ابتدا انسان با فطرتی الهی خلق می‌شود و به تدریج با تأثیر از عوامل طبیعی و اجتماعی بیرونی، روح و شخصیت او ساخته می‌شود. در ادامه، شخصیت‌های مشترک و روح جمعی انسانی نیز به سهم خود در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر خواهد بود و اتحاد روحی این افراد با یکدیگر، فرهنگ و جامعه جدیدی را شکل می‌دهد یا فرهنگ و جامعه قبلی را تقویت می‌کند. کلمات کلیدی: اصالت فرد، اصالت جامعه، تکامل تاریخ، فطرت، انسان کامل، شهید مطهری.

۱. دانشجوی دکتری، علوم تربیتی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛ Shahram.ramesht@modares.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری، علوم تربیتی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران؛ m_fayazi@modares.ac.ir

۳. استادیار، گروه فرهنگ و تربیت، دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛

me.sedaghat@isu.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۹/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۸/۰۸

۱. مقدمه

موضوع «اصالت فرد و جامعه»، پس از دوران نوزایی در غرب و پیدایش تجدد، به خصوص از قرن هفدهم به بعد، به طور جدی تری در میان فیلسوفان و نظریه پردازان شکل گرفت. البته این موضوع گاه به صورت مستتر در میان آثار اندیشمندان گوناگون و گاه نیز آشکار به عنوان موضوعی مستقل مورد مطالعه بررسی قرار گرفته است؛ لیکن در سال‌های گذشته توجه به این موضوع بیش از پیش شدت گرفته است. به هر روی مسئله رابطه میان فرد و جامعه و چگونگی نسبت میان آن‌ها با توجه به جایگاه انسان و ارتباطش با جامعه، از موضوعات بنیادین، مهم و اثرگذار در حوزه فلسفه و علوم اجتماعی بوده است. بررسی سیر تطورات این موضوع نشان می‌دهد که افراط در فردگرایی و ندیده گرفتن اهمیت جامعه، موجب تبیین غلوآمیز اصالت جامعه شده و غلو در اصالت جامعه نیز نگاه افراطی اصالت فرد را برانگیخته است.

مفهوم فردگرایی از مبانی چون اومانیزم یا اصالت انسان که در دوران مدرنیته شکل گرفته، به وجود آمده است که در مفهوم «اصالت فرد» استعمال می‌شود. افرادی که قائل به اصالت فرد هستند، استقلال فرد نسبت به گروه و جامعه را ترجیح می‌دهند و معتقدند جامعه به خودی خود، واقعیتی ندارد و اساساً جامعه چیزی جز مجموعه‌ای از افراد و اشکال و ارتباطات گوناگون میان افراد نیست؛ در واقع جامعه، حاصل جمع همه افراد است نه چیزی ورای آن. ایشان همچنین معتقدند مقصود از تأثیر جامعه بر فرد، تأثیر تعدادی از افراد بر یک فرد مشخص است و منظور از تکالیف و حقوق فرد در مقابل جامعه، همان حقوق و تکالیف فرد در مقابل سایر افراد است.

آن‌ها که به اصالت جامعه قائل هستند را نیز می‌توان به دودسته تقسیم کرد. گروهی معتقدند که مراد از اصالت جامعه، اصالت روان‌شناختی اجتماعی است. بدین معنا که فرد بر اثر زندگی اجتماعی، عمیقاً مورد نفوذ همه جانبه و شدید جامعه واقع می‌گردد، لذا قائل به جبر اجتماعی به معنای شکل‌گیری و تکوین رفتار انسان‌ها در چارچوب دنیای پیرامون هستند. گروهی نیز اصالت داشتن جامعه را به معنای فلسفی آن مدنظر قرار داده‌اند بدین معنی که اصالت جامعه به معنای وجود حقیقی داشتن جامعه است. این معنا را بیش از همه می‌توان در اندیشه افرادی چون کنت و دورکیم پیگیری نمود. در این دیدگاه، افراد قبل از ورود به جامعه اساساً هویت خاصی ندارند و چون

ظروف خالی هستند که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارا هستند و تمام گرایش‌ها و تمایلات آن‌ها در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود و روح جمعی این ظرف خالی را پر خواهد کرد (جاء، ۱۳۹۶). گروهی نیز به اصالت فرد و جامعه قائل هستند و معتقدند ضمن آن‌که جامعه واقعاً مرکب است، ولی این ترکیب با ترکیب‌های دیگر متفاوت است. این چنین نیست که شخصیت فرد به کلی نابود شده باشد، آن‌چنان‌که در مرکبات طبیعی، شخصیت عناصر اولیه دیگر هیچ نقشی ندارد، بلکه در عین این‌که جامعه یک شیء مرکب است، عناصر تشکیل دهنده جامعه نیز از نوعی شخصیت و آزادی و استقلال بهره‌مندند که این می‌شود اصالت فرد در عین اصالت جامعه و اصالت جامعه در عین اصالت فرد.

هریک از این دیدگاه‌ها، نتایج و الزامات خاص خود را در عرصه مسائل گوناگون، به ویژه در حوزه تربیت خواهند داشت که علی‌رغم اهمیت آن، تاکنون مورد اقبال و توجه اندیشمندان حوزه علوم تربیتی قرار نگرفته است. هدف از انجام این پژوهش آن است که ضمن پرداختن به موضع شهید مطهری در این باره، به تربیت فردی و جمعی در اندیشه ایشان پرداخته و در نهایت رابطه فرد و جامعه در نگاه تربیتی ایشان را تبیین نماییم.

۲. پیشینه پژوهش

در ادامه به بررسی برخی از پژوهش‌هایی که به صورت ضمنی در زمینه پژوهش فعلی صورت گرفته است، می‌پردازیم.

اکوان (۱۳۸۷)، در پژوهشی با عنوان «انسان و ساختار عوامل زندگی اجتماعی او در تفسیر المیزان»، نظر علامه طباطبایی را پیرامون ویژگی‌های انسان به خصوص در بعد اجتماعی آن، نحوه پیدایش جامعه و تکوین عدالت اجتماعی و نیز چگونگی تکامل تدریجی انسان در اجتماع را بررسی می‌کند. ایشان معتقد است، آدمی از زیست انفرادی به زندگی اجتماعی تمایل پیدا نکرده است، بلکه زیست اجتماعی جز سرشت و طبیعت اوست. آنچه آدمی را وادار نموده است تا به زندگی اجتماعی و تعامل با دیگران تن دهد نیازهای طبیعی زندگی و بهره‌مندی از دستاوردها و تلاش‌های فکری دیگران برای بهتر زیستن و رشد و تعالی مادی و معنوی است. همین نیازها و تلاش‌ها برای رفع حوائج و برآوردن خواسته‌های طبیعی سرچشمه اصلی ایجاد جامعه بشری بشمار می‌آید. در

این پژوهش دیدگاه علامه طباطبایی درباره ویژگی‌های انسان، خصوصاً زندگی اجتماعی او و منشأ پیدایش جامعه انسانی و نیز تمایل انسان به برقراری عدالت اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. علیشاهی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «کارکردهای مؤثر تربیت اجتماعی در جامعه از منظر علامه طباطبایی»، معتقد است که هدف نهایی تربیت اجتماعی مؤثر در جامعه، دست‌یابی به سعادت و قرب الهی و داشتن جامعه‌ای بر مبنای قوانین الهی است. ایشان مبتنی بر اندیشه علامه طباطبایی از دو نمونه جامعه به همراه دو فرهنگ متفاوت یاد می‌کند که شامل جامعه دینی و غیردینی و مادی است؛ که در یکی آیین الهی و در دیگری، قوانین و مقررات بنا شده بر خواست اکثریت افراد اجتماع است. همچنین نتایج این پژوهش حاکی از آن است که هدف غایی تربیت اجتماعی، نیل به سعادت و قرب الهی است که از طریق پرورش انسان فطری بر اساس توحید و اخلاق به دست می‌آید. تحقق کامل این غایت نیز، تنها در جامعه مهدوی امکان‌پذیر است.

منافی (۱۳۹۵) در پژوهش خود با عنوان «تأثیر جامعه بر تربیت افراد با تأکید بر تفسیر المیزان»، رابطه متقابل افراد با جامعه و تأثیراتی که جامعه بر تربیت اعضای خود می‌گذارد را مورد بررسی قرار داده است. ایشان با طرح اجمالی سه نظریه کارکردگرایی، تضادگرایی و کنش متقابل، به تأثیر متقابل هریک از این نظریه‌ها بر میزان تأثیرگذاری جامعه بر افراد پرداخته است. نتیجه پژوهش منافی حاکی از آن است که جوامع مختلف تأثیرات متفاوتی بر تربیت افراد می‌گذارند؛ چراکه در هر کدام از جوامع، هنجارها و قوانین مخصوصی وجود دارد که افراد جامعه موظف به اجرای آن‌ها هستند؛ حال اگر این قوانین در راستای تعالی انسان باشند، بالطبع او را به سعادت واقعی خواهند رساند؛ ولی اگر در جهت معکوس آن قرار داشته باشند، در این صورت، نتیجه برعکس خواهد بود. لذا جوامع دینی خصوصاً جوامع اسلامی که قوانین الهی در آن پابرجاست، مطلوب‌ترین جامعه‌ای است که می‌تواند بشر را به سعادت حقیقی خود برساند؛ چراکه برنامه زندگی اسلام از همه ادیان کامل‌تر است.

در موضوع پژوهش حاضر، تحقیق مستقلی دال بر تبیین موضوع اصالت فرد و جامعه و ارتباط آن با تربیت فردی و جمعی صورت پذیرفته است؛ بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران محترم به موضوع اصالت فرد و جامعه به لحاظ فلسفی پرداخته‌اند و یا به تأثیرات جامعه در تربیت افراد توجه نموده‌اند. در پژوهش حاضر اما ضمن تبیین اصالت فرد و اصالت جامعه به اختصار و بیان نظر

شهید مطهری، به دلالت‌های این موضوع فلسفی در حوزه تربیت پرداخته خواهد شد و این مسئله که ملتزم بودن به این اندیشه فلسفی چه رویکردی در تربیت را در پی خواهد داشت و رابطه فرد و جامعه چگونه تعریف می‌شود، تبیین می‌گردد.

۳. روش پژوهش

روش پژوهش حاضر از نوع تحلیلی - توصیفی است. برای انجام این تحقیق، کلیه منابع و مراجع مرتبط با آرا و اندیشه‌های فلسفی - تربیتی استاد مطهری با روش تحلیل متن مورد بررسی قرار گرفته و نمونه برداری انجام نشده است. اطلاعات مورد نیاز با شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری و با استفاده از ابزار فیش برداری با ذکر دقیق منبع، اطلاعات گردآوری شده با نظم منطقی دسته‌بندی و با روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی محتوایی قرار گرفته‌اند. در نهایت، با طی این مراحل، پاسخ به سؤالات پژوهش تبیین و صورت‌بندی شده است.

۴. مفهوم‌شناسی

۴-۱. اصالت فرد

اصالت فرد در لغت به معنای «اصیل بودن فرد» (دهخدا، ۱۳۲۸، ذیل اصالت) و «دارای هویت و ارزش مستقل بودن» است (معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۴۵). در اصطلاح نیز اصالت فرد به «فلسفه‌ای اطلاق می‌شود که بر استقلال و خودبسندگی فرد تأکید می‌کند. در این دیدگاه، فرد به عنوان یک موجود ذاتی و دارای حقوق و ارزش‌های ذاتی تلقی می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۲)» که به دو معنای کلی در فلسفه قابل بررسی است: نخست به معنای «فردگرایی» که به تقدم و اولویت فرد نسبت به جامعه تأکید دارد (مک‌دونالد، ۱۳۷۹) و به معنای «اصالت وجودی» که بر اصالت وجود فرد و آزادی او در انتخاب سرنوشت خویش تأکید می‌کند (سارتر، ۱۳۷۵).

پیروان این گرایش، معتقدند جامعه وجود مستقل ندارد بلکه مجموعه‌ای از افراد است و برای درک ویژگی‌های حیات اجتماعی، شناخت روحیات افراد تشکیل دهنده آن کافی است و جامعه جز جمع عددی اراده تک‌تک افراد، نیست (جرا، ۱۳۹۶، ص ۴۲). در مغرب زمین، جان استوارت میل را یکی از بزرگ‌ترین منادی فردگرایی می‌دانند. وی معتقد است «افراد انسانی هنگامی که گرد هم

می‌آیند، به ماده تازه‌ای تبدیل نمی‌گردند (کار، ۱۳۸۵، ص ۴۶) تا صورت جدیدی بر آن افزوده شود و چیزی نوین، به نام «جامعه»، که آثار مخصوص داشته باشد، از آن پدید آید (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۶۳). گابریل دوتارد جامعه‌شناس فرانسوی و بنیان‌گذار «روانشناسی اجتماعی» معتقد است: «جامعه دارای مشخصات خاصی متمایز و مستقل از فرد نیست و بنای هیئت اجتماع، بر اساس خصایص فردی که مهم‌ترین آن‌ها حس تقلید در انسان است نهاده شده... رفتار فردی و جمعی انسان را در همین حس تقلید باید جستجو کرد (نراقی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶)». می‌توان گفت مشهورترین جامعه‌شناسی که به ترکیب و وحدت حقیقی جامعه اعتقاد نداشت، ماکس وبر، جامعه‌شناس و حقوق‌دان آلمانی است که فرضیه «وجدان جمعی» را پنداری محض می‌دانست. به عقیده وی، «از دیدگاه جامعه‌شناختی، جمع (جامعه) یک واقعیت قائم به ذات نیست (فرونند، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۳۱)» و فقط فرد است که یک واحد قائم به ذات است (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۶۶).

در میان اندیشمندان مسلمان نیز فارابی نخستین کسی است که در کتاب «آراء اهل المدینه الفاضله» خود بیان می‌کند که جامعه وجود منحاز و مستقلی و رای افرادش ندارد (فارابی، ۱۹۹۱م، ص ۲۵۶ - ۲۵۹). اخوان الصفا (اخوان الصفا، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۳۷۵) و ابومحمد غزالی (توکل، ۱۳۸۸، ص ۴۸۲) نیز از پیروان این دیدگاه هستند.

به نظر می‌رسد افراط در فردگرایی و ندیده گرفتن اهمیت جامعه، موجب تبیین غلوآمیز اصالت جامعه شده و غلو در اصالت جامعه نیز نگاه افراطی اصالت فرد را برانگیخته است. «همین نظریه اگر بیستانیسیالیسم، نوعی احیاء اصالت فرد است در مقابل جامعه که سارتر و دیگران این همه تکیه کرده‌اند روی اختیار و آزادی انسان و اینکه انسان خودش ماهیت خودش را می‌سازد، نه جامعه و نه عامل دیگر. البته آن به یک شکل افراطی باز از این طرف رفته، ولی این افراط نتیجه آن تفریط است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۱۳۳).

به هر حال تقابل این دو اندیشه، تبعات فراوانی در طول تاریخ داشته و در حوزه‌های گوناگون زیست انسانی نقش ایفا کرده است. مثلاً در نحوه حکومت‌ها و جوامع، می‌توان مبنای دموکراسی را اصالت فرد و حقوق فرد و آزادی فرد دانست و پایه سوسیالیسم را اصالت جمع و تقدم حق جمع بر حق فرد معرفی کرد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۴، ص ۳۳۶).

۴-۲. اصالت جامعه

اصالت جامعه «اصطلاحی در فلسفه اجتماعی است که به برتری و تقدم جامعه بر فرد در تکوین شخصیت و هویت انسان اشاره دارد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۳، ص ۴۶۸)؛ به عبارت دیگر اصالت جامعه در اصطلاح به این معناست که جامعه، هویتی مستقل از افراد دارد که بر آن‌ها تقدم و برتری دارد (آدورنو و هورکهایمر، ۱۴۰۱). جامعه به عنوان یک کل، واجد ویژگی‌ها و خصوصیات است که به اجزای آن (افراد) قابل تقلیل نیست (دورکیم، ۱۳۸۸).

پیشینه این دیدگاه به ارسطو می‌رسد؛ چراکه وی معتقد است، کل، مقدم بر جزء است؛ لذا فرد اگر جزو جامعه نباشد نمی‌تواند غرض خود را تحقق بخشد (راسل، ۱۳۷۳، ص ۲۷۶). پیروان این دیدگاه جامعه را حقیقت اصیل می‌دانند که متمایز از افراد تشکیل دهنده آن است و آثار و خواص ویژه‌ای را ورای افراد انسانی دارا است (حسینی، ۱۳۵۷، ص ۶۱۳). از نظر این گروه جامعه یک «شخص» یا «فوق شخص» است که درست به همان شیوه که بدن از سلول‌ها، اعضا و دستگاه‌هایی تشکیل شده است، مرکب از افراد و دارای زندگی واحدی است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۰، ص ۵۴). با دقت نظر در سیر تطورات این اندیشه، می‌توان گفت قائلان به این گرایش که گاهی به نام «طرفداران هستی‌شناسی اجتماع» هم خوانده می‌شوند، همگی وارثان هگل، فیلسوف بنام آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۳۱) هستند؛ چراکه هگل معتقد بود «جز کل، هیچ امری مالا و تماماً حقیقی نیست» (راسل، ۱۳۷۳، ص ۹۴۲). در اندیشه هگل و پیروانش فرد انسانی تنها «یک لحظه دیالکتیک جامعه» بوده و این کل است که حقیقی است (بوخنسکی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۹-۱۳۰). در این رویکرد انسان از خود ماهیتی ندارد؛ این شرایط اجتماعی، محیطی و فرهنگی است که افکار، عقاید و شخصیت انسان را می‌سازد (حلبی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۰-۱۳۲). به هرروی در دو قرن اخیر، تعداد زیادی از دانشمندان و فلاسفه اجتماعی مغرب زمین به ویژه آلمان، دارای چنین اندیشه‌هایی بوده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به مکتب «روانشناسی ملت‌ها» اشاره کرد که در سال ۱۸۵۹ توسط متفکر آلمانی لازاروس و شتاین هال تأسیس شد، اشاره کرد که ایشان در «ملت» واقعیتی جمعی و دارای ماهیت روحانی، یک «روح همگانی» می‌دیدند که روح فردی، چیزی جز محصول آن نیست (دوورژه، ۱۳۷۵، ص ۱۸). در ادامه نیز بسیاری از بنیان‌گذاران و پیشکسوتان «جامعه‌شناسی» نیز به این‌گونه نظریات گراییده‌اند (گوریچ و مندراس، ۱۳۵۴، ص ۱۷).

در میان اندیشمندان مسلمان می‌توان خواجه نصیرالدین طوسی را اولین فیلسوفی دانست که با صراحت، در باب اصالت و حقیقی بودن جامعه سخن گفته و مفهوم فلسفی «اصالت» را وارد مبحث جامعه‌شناسی کرده است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۸، ص ۱۵۰). در اندیشه ایشان جامعه مرکب حقیقی است و دارای آثاری خاص و رای آثار افراد آن است (طوسی، ۱۳۹۱، ص ۲۸۰). ابن خلدون نیز که او را بنیان‌گذار علم جامعه‌شناسی می‌دانند، در مقدمه تاریخ خود، مطالب در باب قوانین جامعه، نکاتی را مطرح کرده است. اگرچه او از سنن و قوانین اجتماعی به تفصیل سخن گفته است، لیکن از مباحث او نمی‌توان اصالت جامعه را استنباط کرد، مگر این‌که قوانین و سنن را فرع بر وجود حقیقی جامعه بدانیم؛ آن‌چنان‌که شهید مطهری با این مبنا، اصالت جامعه را به ابن خلدون نسبت داده است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳).

۳-۴. تربیت

تربیت در زبان فارسی به معانی پروردن، آداب و اخلاق را به کسی آموختن، آموختن و پروردن کودک تا هنگام بالغ شدن بکار رفته است (دهخدا، ۱۳۲۸، ص ۵۵۰). در زبان عربی با بررسی تفصیلی این واژه در کتاب‌های گوناگون لغت عرب، معلوم می‌شود که واژه تربیت مصدر باب تفعیل است و این واژه با دو ریشه «رب ب» و «رب و» در ارتباط است. در تربیت مشتق از «رب ب»، معنای مالک و مدبر، مربی و سرپرست در نظر گرفته شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۹۹). تربیت از معنای این ریشه ناظر به رشد جسمانی نیست و بیش‌تر ناظر به پرورش دیگر ابعاد و بعد معنوی و روحی انسان است (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۲). در تربیت مشتق از «رب و» معنی زیادت، رشد و بالایی اخذ شده است (راغب، ۱۳۹۰، ص ۱۷۴). بر این اساس تربیت مصدر باب تفعیل این ماده، به معنای زیاد کردن و نمو و پرورش دادن و فراهم آوردن موجبات رشد شیء است (بهشتی، ۱۳۸۷، ص ۳۱). برای بیان معنای مورد نظر از لفظ تربیت در زبان انگلیسی از واژه education استفاده می‌شود. ریشه لاتین کلمه، dux و ducis به معنی رهبر و رئیس و کلمات مرکب educere و educare به ترتیب به معنای برکشیدن «بیرون کشیدن یا به بیرون راندن» و پروردن «انسان یا حیوان» و صورت بخشیدن و آموختن است (میلا، ۱۳۷۰، ص ۵). البته برخی بر این باورند که از موارد تاریخی چنین استفاده می‌شود که این واژه تا حدود نیمه قرن هفده، در آکادمی فرانسه در خصوص آموزش به کار می‌رفته و پس از آن به پرورش

و تربیت نیز تعمیم داده شده است (شکوهی، ۱۳۷۸، ص ۲۱). میالاره معتقد است لفظ education نشان می‌دهد که تربیت یعنی «بیرون کشیدن کودک از حالت نخستین و مراقبتی که در پرورش و تغذیه کودکان اعمال می‌شود و نیز مراقبت در امر پرورش روحی آنان و آموختن علم یا عادات نیک به آن‌ها» (میالاره، ۱۳۷۰، ص ۳).

تربیت اما به لحاظ اصطلاحی دارای یک تعریف جامع و مانع که مورد قبول کلیه دیدگاه‌ها بوده و جنبه جهان‌شمولی داشته باشد ندارد و این تعریف نه تنها کاری ناشدنی است بلکه به علت فاصله گرفتن از خصلت پویایی و تعاملی آن نامطلوب نیز است. موضوعیت انسان در تربیت عامل اصلی اختلاف نظرها در تعاریف تربیت است (میرهادی، ۱۳۷۲). علم الهدی نیز معتقد است از دلایل تفاوت در تعاریف اصطلاحی تربیت، وجود تفاوت در اهداف برگزیده برای فرایند تربیت است (علم الهدی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۷).

تربیت در اسلام به فعلیت رساندن قوای انسان و استعدادهای او و ایجاد تعادل و هماهنگی در آن‌ها در جهت رسیدن به کمال مطلوب است؛ به عبارت دیگر، تربیت متخلّق شدن به اخلاق الهی و مؤدب شدن به آداب الله است. از نظر اسلام، ابتدا باید انسان و ابعاد وجودی و نیروها و استعدادهای او را شناخت و آنگاه به تربیت او پرداخت و چون شناخت حقیقت ژرف و نامتناهی وجود انسان و ابعاد آن به طور کامل، برای انسان‌ها مشکل است و نیز از سوی دیگر عقل و تشخیص آدمی توسط پرده‌های غرایز و مادیات احاطه شده و خود قادر به برنامه‌ریزی و تهیه قانون کامل و جامع و تأمین‌کننده صلاح و سعادتش نیست، بنابراین، خدای متعال برنامه‌های تربیتی او را تعیین و توسط پیامبرش به انسان‌ها ابلاغ کرده است. با توجه به نظریه فطرت و جایگاه آن در اندیشه شهید مطهری، تربیت را می‌توان فرایندی که از یک سو حرکت کردن و تکامل است و از سوی دیگر حرکت دادن و هدایت. از یک سو در سلسله مراتب فاعلی، به رب العالمین می‌رسد و از سوی دیگر در زنجیره غایی به کمال انسانیت، قرب الهی و حیات طیبه. تربیت فرایندی تدریجی است که رابطه دوسویه و ولایی میان دو رکن مربی و متربی را فراهم می‌نماید، در نظر گرفت (فیاضی و همکاران، ۱۴۰۲).

۵. یافته‌ها

هرکدام از مکاتبی که به اصالت فرد یا اصالت جامعه معتقد هستند از مبنای خود دفاع می‌کنند و به رقیب خود ایراد می‌گیرند؛ اما علی‌رغم قابل قبول بودن نسبی هریک از آن دو، به نظر می‌رسد

نمی‌توان هیچ‌یک را به‌عنوان نظریه کامل و جامع پذیرفت. به‌منظور بیان اندیشه شهید مطهری در این موضوع، ابتدا به‌صورت خلاصه، نسبت و چگونگی رابطه فرد و جامعه را در اندیشه ایشان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۵. نسبت فرد با جامعه

انسان نمی‌تواند به‌تنهایی در طبیعت زندگی کند و در طول تاریخ همواره به‌صورت جمعی با دیگر هم‌نوعان خود زیسته است. ضعف غریزه و طبیعت انسانی به‌همراه گستردگی نیازهای مادی و معنوی‌اش، اجازه جدا شدن او از خانواده و اجتماع را نمی‌دهد. حال سؤال این است که نسبت انسان با جامعه چگونه است؟ آیا مانند نسبت هیدروژن و اکسیژن با آب است؛ یا مانند نسبت سنگ با بیابان؟ جامعه مانند بیابانی است که سنگ‌های فراوان دارد اما هر سنگی وجود مستقل دارد و هر کس می‌تواند یکی را برداشته و به شهر ببرد؟ یا آبی است که اتم‌های اکسیژن و هیدروژن آن، استقلالی از خود ندارند و اگر آن‌ها را از هم جدا کنیم چیزی به نام آب وجود نخواهد داشت؟ به عبارت دیگر می‌دانیم جامعه بدون افراد انسانی معنا ندارد؛ اما سؤال این است که این افراد چگونه جامعه را ساخته‌اند و جامعه محصول چه ترکیبی از افراد است؟

پاسخ این سؤال را باید در معنای «ترکیب» جستجو کرد. توجه به معنا و انواع ترکیب، می‌تواند به ما در طبقه‌بندی نظریات اصالت فرد یا جامعه کمک کند. توضیح آن‌که «در طبیعت، تمایل به ترکیب وجود دارد و همان تمایل اشیاء به سوی تکامل، تمایل به ترکیب را به وجود می‌آورد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۴۷)» انسان نیز به‌عنوان یکی از اجزاء طبیعت، میل به ترکیب شدن با دیگران دارد و جامعه محصول این ترکیب انسان‌ها با یکدیگر است. پس می‌توان از انواع معانی که درباره ترکیب وجود دارد انواع نظریات جامعه را به دست آورد. شهید مطهری به تبیین چهارگونه ترکیب و جامعه حاصل از آن‌ها می‌پردازد که در ادامه ذکر خواهد شد.

گروهی قائل به ترکیب اعتباری هستند بدین معنا که ترکیب افراد را از جنس ترکیب شدن‌ها در بیان در کنار یکدیگر در نظر می‌گیرند. لذا در این دیدگاه جامعه اعتباری است و چیزی جز افراد و رفتارها و کنش‌های آنان در مقایسه با یکدیگر مطرح نیست (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۴۲). گروهی ترکیب صناعی را برگزیده و اساساً جامعه را مرکب صناعی می‌دانند. مراد از ترکیب صناعی، پدید آمدن

موجود جدیدی به نام جامعه نیست بلکه حضور افراد و تأثیر آن‌ها بر یکدیگر به گونه‌ای که کار و اثر آن‌ها در حالت فعل و انفعال، عین کار آن‌ها در حالت فردی نیست، مدنظر است جامعه و تاریخ؛ ص، ۲۴. دسته‌ای دیگر، ترکیب افراد در جامعه را چون ترکیب اکسیژن و هیدروژن که با داشتن خاصیت مخصوص به خود در فرایند ایجاد آب، خاصیت جدیدی را پدید می‌آورند، ترکیب طبیعی می‌دانند. ایشان معتقدند هرچه هست جامعه است و افراد هیچ هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۴۷) و دسته آخر نیز برخلاف گروه سوم که افراد مقدم بر جامعه موجود می‌شوند و جامعه به حسب کنش و واکنش‌های افراد با یکدیگر وجود حقیقی می‌یابد، قائل به ترکیب حقیقی بالاتر از ترکیب طبیعی هستند و معتقدند هویت افراد هیچ‌گونه تقدیمی بر هویت اجتماع نمی‌تواند داشته باشد و نوع انسان، ظرف خالی است که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۵۳). همان‌گونه که گذشت، دو گروه اول وجود جامعه را انکار و اصالت را برای فرد متصور هستند و دو گروه بعدی معتقد به وجود حقیقی جامعه و اصالت آن هستند. شهید مطهری قائل به نوعی ترکیب منحصر به فرد است که در آن اگرچه حقیقتاً افراد با یکدیگر ترکیب می‌شوند و موجود واقعی جدیدی به نام جامعه پدید می‌آید؛ اما استقلال افراد نیز کاملاً از بین نمی‌رود. در این نگاه، «ترکیب اجتماع یک ترکیب منحصر به فرد است، نه از ترکیب‌های اعتباری است از قبیل درخت‌های یک باغ و نه از ترکیب‌های طبیعی است که شخصیت فرد مستهلک در شخصیت جامعه باشد، چون لازمه این همان جبر اجتماعی است که امثال دورکهمیم قائل هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۶۲۲)» در واقع، فرد و جامعه، هر دو اصیل هستند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۶۹) و همان‌طور که تک‌تک افراد وجود حقیقی و استقلال ارادی دارند، جامعه نیز وحدت و حیات مخصوص به خود دارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۵۹۳).

بنابراین در اندیشه شهید مطهری، جامعه حقیقتی است که از ترکیب افراد پدید می‌آید به طوری که افراد نیز هویت مستقل خودشان را حفظ کرده و با یک سرمایه الهی که فطرت نام دارد به ساختن امت می‌پردازند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸، ص ۵۸۰). این سخن «به معنای رد نظریه‌ای است که می‌گوید تمام ابعاد شخصیت انسان را جامعه می‌سازد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸، ص ۵۷۹)». از نظر شهید مطهری «قسمتی از شخصیت انسان - نه آن جنبه جسمانی که جنبه به اصطلاح بیولوژیک دارد - اصالت‌های فطری است که این‌ها به دست خلقت صورت گرفته و تغییرپذیر هم نیست... [البته جامعه نیز قسمتی دیگر هویت او را می‌سازد.] (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۱۴۵)». از این روست که قرآن

کریم در عین اینکه برای جامعه، طبیعت، شخصیت، عینیت، نیرو، حیات، مرگ، اجل، وجدان، طاعت و عصیان قائل است، امکان سرپیچی فرد را از فرمان جامعه میسر می‌داند فرد را از نظر امکان سرپیچی از فرمان جامعه توانا می‌داند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۴۷ - ۳۴۸).

به باور شهید مطهری «بنا بر تلقی فطری از انسان، انسان موجودی است دارای سرشت الهی، مجهز به فطرتی حق جو و حق طلب، حاکم بر خویشتن و آزاد از جبر طبیعت و جبر محیط و جبر سرشت و جبر سرنوشت... [او] به موجب نیروی عقل خود می‌تواند طراح جامعه خود باشد و تسلیم سیر کورکورانه محیط نباشد و به موجب اراده و نیروی انتخاب‌گری خود طرح‌های فکری خود را به مرحله اجرا درمی‌آورد... (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۴۳۱ - ۴۳۲)» و اگر اصالت جامعه را به گونه‌ای مطرح کنیم که این خصلت اساسی را از او سلب کند، در واقع قائل به نفی فطرت انسانی شده‌ایم. بر اساس نظریه فطرت، روح حاکم بر جامعه با روح فردی، اراده و استقلال نسبی افراد منافات ندارد و موجب جبر جامعه نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۹۲). در عین حال، اگرچه نظریه فطرت، استقلال عقلانیت و اراده انسان را تا حدودی به رسمیت می‌شناسد؛ اما نمی‌توان به راحتی از اعتباری بودن جامعه سخن گفت. شواهد قرآنی در تأیید اصالت جامعه به داشتن اجل، مدت، روح، حیات و سرنوشت^۱ مشترک برای جامعه قائل است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۳۵، ص ۶۲۳).

این که اسلام از یک سو فرد را در مقابل اجتماع، ناچیز و هیچ‌کاره نمی‌شمارد و نمی‌گوید هر چه هست جامعه است، جامعه ذی حق است نه فرد، جامعه مالک است نه فرد، جامعه اصیل است نه فرد و... از سوی دیگر برای جامعه نیز وجود حقیقی و شخصیت قائل است، حیات و ممت قائل است، سعادت و شقاوت قائل است، مصلحت و مفسده قائل است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۲۵۶). این مسئله هم‌راستای اصل «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» در فلسفه صدرایی است و به نوعی اصالت فرد در عین اصالت جامعه و اصالت جامعه در عین اصالت فرد» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۱۳۳) است.

۱. «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» (جائیه: ۲۸) «به همان نسبت که مردم در دنیا قوم قوم و ملت ملت هستند در حدی که واقعاً با یکدیگر تشابه فکری و روحی و اعتقادی دارند، در قیامت هم (چون قیامت تجسم آن چیزی است که در دنیا هست) به سوی آن سرنوشت مشترک خودشان خواهند رفت.»

۵-۲. تربیت فردی

آنچه همواره در وجود هر انسان، فعلیت دارد نحوه خلقت اوست که عبارت است از «رو به سوی خدا بودن»؛ اما همه انسان‌ها از همان بدو تولد، این مسیر را بدون انحراف نپیموده‌اند. اگرچه یک نوزاد تازه متولدشده، جهت خلقتش به سوی کمال مطلق است؛ لیکن نقص‌های بسیاری در وجود او هست. به هر میزان که او در همان مسیر تکاملی خلقتش گام بردارد، کمالات بیش‌تری در او به فعلیت می‌رسد و استعدادهای فطری او شکفته‌تر می‌شود؛ اما آنچه هنوز به فعلیت نرسیده را باید به عنوان اهدافی که برای کسب آن نیازمند تلاش است در نظر بگیرد (رامشت و همکاران، ۱۴۰۲). امکان کامل به دنیا آمدن در نوع انسان تعیین نشده است؛ بلکه هر انسانی، بالقوه انسان است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۱۴۹). به باور شهید مطهری «مایه اصلی ابعاد انسانی انسان - اعم از اخلاقی، مذهبی، فلسفی، هنری، فنی، عشقی - صورت نوعیه انسانیه و مبدأ فصل او و نفس ناطقه اوست که با عوامل خلقت تکوّن می‌یابد... نفس ناطقه نخست بالقوه است و تدریجاً به فعلیت می‌رسد. علی‌هذا انسان از نظر اصول اولیه فکر و اندیشه و از نظر اصول گرایش‌ها و جاذبه‌های معنوی و مادی مانند هر موجود زنده دیگر است که نخست همه اصول به صورت بالقوه در او وجود دارد و سپس به دنبال یک سلسله حرکات جوهری، این خصلت‌ها در او جوانه می‌زند و رشد می‌کند. انسان شخصیت فطری خود را پرورش می‌دهد و به کمال می‌رساند و یا احیاناً آن را مسخ و منحرف می‌نماید. این اصل همان است که در معارف اسلامی از آن به اصل «فطرت» یاد می‌شود». (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۹۲)

«کمال» در شرایطی بکار گرفته می‌شود که امکان به فعلیت رسیدن استعداد طبیعی موجود در شیء وجود داشته باشد. هر مرحله فعلیت نسبت به مرحله امکان قبلی کمال است چون همان است که به مرحله وجود و واقعیت می‌رسد. انسان دارای قوا و استعدادها و گوناگونی است که هرکدام برای تکامل خود نیازهایی دارند. در تربیت اسلامی هیچ‌کدام از این استعدادها و نیازها نباید به صورت مهمل و معلق رها شود. به باور شهید مطهری اگر انسان بعضی از قوا بپردازد و برخی را رها کند، قوای رهاشده علیه سایر قوا طغیان می‌کنند و وجود این آدم را خراب می‌کنند. اینکه اسلام می‌گوید حقوق تمام قوا و نیروها را ادا کنید و بپردازید، برای همین است (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۱، ص ۱۸۷).

خلقت انسان به‌گونه‌ای است که به دنبال کمال مطلق است و این مطلق‌طلبی در همه قوای انسان

نیز وجود دارد. اگر این ویژگی فطری انسان، به درستی هدایت نشود؛ هر قوه‌ای که قدرت بیش‌تری بیابد به قوای دیگر تجاوز کرده و چهره‌ای نامتوازن و خطرناک از انسان خواهند ساخت. در واقع از یک سو، هر قوایی از قوای انسان حقی داشته و انسان در قبال آن وظیفه‌ای به عهده دارد و از سوی دیگر باید مراقب بود که هیچ‌یک از این قوا تعدی به قوای دیگر ننمایند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۱، ص ۱۸۶). از منظر شهید مطهری، اسلام انسانی را کامل می‌داند که همه ارزش‌ها در حد اعلی و هماهنگ با یکدیگر در او رشد کرده باشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۱۱۹). هر قوه‌ای در نسبت با خود، نقطه مطلوبی دارد که لزوماً نقطه مطلوب انسان نیست. فطرت و انسانیت انسان - که همان مرتبه فطری و عقلانی وجود اوست - باید در دو بعد نظری و عملی فرماندهی قوای غریزی و طبیعی را به دست بگیرد تا طغیان این قوا موجب مسخ انسانیت او نشود. به عبارتی دیگر «انسان کامل یعنی انسانی که قهرمان همه ارزش‌های انسانی است، در همه میدان‌های انسانیت قهرمان است» (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۳، ص ۱۲۴)

۵-۳. تربیت جمعی

انسان موجودی اجتماعی است و بخش مهمی از شخصیت او در روابط او با دیگران شکل می‌گیرد. این تأثیر و تأثرات اجتماعی به‌گونه‌ای است که در بسیاری از موارد، به صورت ناخودآگاه و بدون این‌که خود فرد متوجه شود رخ می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۸۳۶). این اصل که انسان‌ها از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند قطعی است، «همچنان که ملاقات دست یا جامه آلوده، آب زلال را فاسد می‌کند و معاشرانی که دچار فساد اخلاقی و تلقین‌های گمراه‌کننده نیز روح را فاسد می‌کند؛ هرچند محیط عمومی فاسد نباشد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۲، ص ۴۳۶). البته این تأثیرات، متناسب با میزان و عمق و نحوه ارتباط و همچنین نقش و جایگاه همنشین متفاوت بوده و کیفیت تأثیر نیز همیشه یکسان نیست. شاید بتوان گفت اولین و نزدیک‌ترین همنشین هر انسان که از ابتدای زندگی، عمیق‌ترین رابطه را با او برقرار می‌کند پدر، مادر، برادر و خواهرش است. پس از مدتی با بزرگ‌تر شدن فرد و افزایش ارتباطات او انحصار تأثیر خانوادگی به تدریج کم‌رنگ‌تر شده و بازیگران دیگری خودنمایی خواهند کرد. اندک‌اندک افراد و محیط‌های اجتماعی گوناگون، به‌ویژه مدرسه، راهی به تربیت کودک باز کرده و تأثیرات مهمی در شخصیت فرد خواهند داشت. از این رو انتخاب معلم، مدرسه،

دوست، همکلاسی، همکار و همسایه و... اهمیت بسیاری در تربیت انسان دارد. البته این تأثیرات هیچ‌گاه اختیار انسان را زائل نمی‌کنند و فطرت انسانی او را از بین نمی‌برند.

باید توجه داشت اگرچه هم‌نشینی و هم‌صحبتی با یک فرد، در شکل‌گیری شخصیت انسان مؤثر است؛ اما تأثیر این ارتباطات میان فردی، با اثری که فرهنگ عمومی می‌گذارد متفاوت است. فرهنگ، همان روح جامعه و مانند هوایی است که افراد در آن تنفس می‌کنند؛ اگر سالم باشد به فرد سلامتی می‌دهد و اگر مسموم باشد روح او را بیمار می‌سازد. لذا اگر این محیط‌های اجتماعی و طبیعی در راستای ادراک‌ها و گرایش‌های فطری انسان باشند به رشد او کمک می‌کنند و استعداد‌های انسانی را شکوفا می‌سازند. لیکن اگر در خلاف جهت خلقت انسان قرار گیرند فطرت را سرکوب کرده و موجب انحراف او خواهند شد. به باور شهید مطهری «کار جامعه این است که یا انسان را در جهت فطرت او پرورش می‌دهد و یا جامعه برعکس رفتار می‌کند یعنی بر ضد فطرت انسانی رفتار می‌کند و انسان را مسخ می‌کند و وجدان اصلی انسان را می‌گیرد و به جای آن یک وجدان عوضی و بدلی به انسان می‌دهد چون انسان نیز یک خصوصیتی دارد و آن خصوصیت خُلق‌پذیری زیادی است که در او هست (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۸۹۷)». این مسئله به تغییر رفتارها و حتی خلیات محدود نمی‌شود و در مواردی باورها و اعتقادات انسان را نیز دگرگون می‌سازد. البته در بسیاری از موارد تأثیر جوّ اجتماعی بر روی عقاید، مستقیم نیست. جوّ فاسد اجتماعی، جوّ روحی را فاسد می‌کند و جوّ فاسد روحی زمینه رشد اندیشه‌های متعالی را ضعیف و زمینه رشد اندیشه‌های پست را تقویت می‌کند. از این رو، اصلاح محیط اجتماعی در اسلام مورد توجه قرار گرفته است. آن‌ها (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۶۸).

البته نباید فراموش کرد که اگرچه محیط فرهنگی نقش بسیار مهمی در شخصیت انسان دارد؛ اما آنچه عامل اصلی و ذاتی حرکت انسان است فطرت درونی اوست که هر جا کمالی را هم سو با جهت وجودی خود دید به سوی آن حرکت می‌کند. به عبارتی، نقش فرهنگ محیطی آن است که هنجارهای اجتماعی را شکل می‌دهد و اموری را به عنوان کمال و ارزش، در دیده افراد می‌آراید. سپس اشخاص که از درون خود به دنبال کمال هستند به سوی آن‌ها حرکت کرده و مسیر زندگی خود را تعیین می‌کنند. در واقع جامعه با عوامل تربیتی خود، گرایش‌های معنوی انسانی در نهاد

هرکسی به صورت بالقوه وجود دارد را پرورش و رشد می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۹۴۰) یا از آن‌ها برای کشاندن او به سوی انحراف بهره می‌برد. این‌که میل فطری انسان چگونه باید هدایت شود، به جامعه مربوط است. بر اساس نظریه فطرت، بخشی از مسیر انسان را فطرت اولیه او و برخی دیگر را جامعه تعیین می‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۱۴۶).

۵-۴. ارتباط میان تربیت فردی با تربیت جمعی

گروهی که قائل به اصالت فرد هستند معتقدند فقط افراد هستند که می‌اندیشند و عمل می‌کند و جامعه به خودی خود واقعیتی ندارد. در نتیجه، چیزی جز مجموعه افراد و اشکال ارتباطات و مناسبات میان افراد وجود ندارد (باتامور، ۱۳۵۷، ص ۴۶). لذا هدف غایی تربیت برای این دسته از افراد، تربیت انسان مطلوب، کامل و رشدیافته‌ای است که به تنهایی می‌تواند و باید سعادت مند شود. از سوی دیگر قائلین به اصالت جامعه بر این باورند که فقط جامعه واقعیتی اصیل دارد و فرد، جز واقعیتی تبعی ندارد (سوزنچی، ۱۳۹۵). آن‌چنان‌که هگل معتقد است «فقط یک مقوله واحد و یک واقعیت وجود دارد و آن، روابط است؛ بنابراین، جوهرها، مانند افراد انسان، به وسیله روابطشان تعیین می‌یابند. آن‌ها فقط به اعتبار این روابط است که آنچه هستند، هستند (بوخنسکی، ۱۳۶۱، ص ۱۲۴)». لذا ایشان معتقدند که هدف غایی تربیت، سعادت‌مندی و شکوفایی جامعه است و تربیت افراد نیز فقط وسیله‌ای برای کسب این مهم خواهد بود؛ اما در اندیشه شهید مطهری، هر یک از این دو دیدگاه، بهره‌ای از حقیقت برده‌اند اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند حقیقت را به شکل کامل تبیین نمایند. همچنان که جامعه منحصر در مجموعه‌ای از آرا و عقاید و اندیشه‌های تک‌تک افراد نیست و یک حیات جمعی و یک اراده جمعی نیز در جامعه وجود دارد، در شکل‌گیری شخصیت افراد نیز اثرگذار است و نقش قابل توجهی در شکوفایی و به فعلیت رسیدن استعدادهای فرد دارد؛ اما این موضوع فردیت فرد را به طور کامل از بین نمی‌برد. بلکه انسان نیز دارای عقل و اراده‌ای است که او را قادر می‌سازد تا در برابر تأثیر جامعه مقاومت نماید (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۴ - ۱۱۵). با توجه به دیدگاه اخیر، تربیت فرد و جامعه به شکل توأمان و در یک مدار دارای کنش‌های متقابل، متصور خواهد بود که هیچ‌یک بر دیگری تقدم و برتری ندارد، لذا پرداختن به یکی مستلزم و یا مانع از پرداختن به دیگری نخواهد شد. به عبارت دیگر، اگرچه انسان‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر «روح جمعی» یا

همان «فرهنگ» هستند؛ اما این به معنای مجبور بودن آن‌ها نیست. هر انسانی ذاتاً با جهت‌گیری خاصی آفریده شده که هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. به باور شهید مطهری «بنا بر تلقی فطری از انسان، انسان موجودی است دارای سرشت الهی، مجهز به فطرتی حق جو و حق طلب، حاکم بر خویشتن و آزاد از جبر طبیعت و جبر محیط و جبر سرشت و جبر سرنوشت (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۴، ص ۴۳۱)». به عبارت دیگر، انسان به حکم فطرت خود می‌تواند فرهنگ و ایدئولوژی یگانه داشته باشد و علیه محیط طبیعی و اجتماعی، عوامل تاریخی و وراثتی خود قیام کند و خود را از اسارت این‌ها رها سازد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۲۳۸). در واقع، اگرچه جامعه، از به هم پیوستن روحی تک تک افراد تشکیل می‌شود؛ ولی این پیوند خوردن بی‌قاعده و بی‌قانون نیست. این‌گونه نیست که افراد در ذات خود خصلتی جز پذیرندگی نداشته باشند؛ بلکه ایشان دارای فطرت هستند. به بیان شهید مطهری «در نهاد و سرشت هر فردی استعدادهایی نهفته شده است که او را به سوی تکامل سوق می‌دهد و دعوت می‌کند و انسان در مقابل جامعه به منزله یک کاغذ سفید در مقابل نویسنده یا به منزله یک نوار ضبط صوت در مقابل گوینده نیست بلکه افراد حداقل به منزله عناصری هستند که از آن عناصر شیء سومی و مرکبی به وجود می‌آید که آن مرکب اگرچه وجود مستقلی از اجزاء خودش دارد اما تابع این است که اجزاء چه اجزائی باشند. بلکه از این هم بالاتر و آن این‌که افراد نسبت به استعدادهایی که دارند صرفاً استعداد پذیرندگی ندارند، استعداد شکفتگی در جامعه دارند. فرق است میان استعداد پذیرندگی و استعداد شکفتگی. استعداد پذیرندگی معنایش این است که این شیء از عوامل بیرونی اثر می‌پذیرد ولی خودش نسبت به اینکه چه بشود لا اقتضا است. مثل همان نوار که عرض کردم. ولی استعداد شکفتگی معنایش این است که در نهاد خود این شیء و در درونش استعداد شدن یک شیء دیگر هست... نیازش به بیرون این نیست که بیرون او را بسازد، بلکه این از درون خودش به سویی در حرکت است... به بیرون احتیاج دارد و نمی‌تواند مستقل از بیرون باشد ولی بیرون را تابع خودش قرار می‌دهد برای اینکه به راهی که از درون برای او معین شده و از درونش به آن راه هدایت شده، به آن راه خودش برود». (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۹۷-۷۹۸)

در این میان البته میزان رشد افراد نیز مهم است. کسانی که انسانیت آن‌ها شکوفایی بیشتری یافته و دارای عقلانیت و اراده قوی هستند وارستگی بیشتری دارند و کمتر از انحرافات اجتماعی متأثر

می‌شوند؛ اما افرادی که در غرایز حیوانی غوطه‌ورند و به شهوات مادی خورده‌اند اراده‌شان ضعیف‌تر است و توان کمتری برای مقاومت در برابر فرهنگ حاکم خواهند داشت. در واقع، انسان در نظامات غیرتوحیدی هر لحظه به سویی و به جانب قطبی کشیده می‌شود و موج‌ها هر لحظه او را در جهتی با خود می‌برند؛ لیکن در نظام توحیدی بسان یک کشتی مجهز به دستگاه‌های راهنمایی است که در یک حرکت منظم و هماهنگ تحت فرمان مقامی خیرخواه قرار دارد (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۱۷). به بیان دیگر در نظام توحیدی و فطری، هرچه بیشتر در مسیر تکامل انسانی پیش می‌رویم اراده‌ای قوی‌تر می‌یابیم و البته این قوت اراده، در نتیجه پیوند روحی ما با دیگران و محصول آن است. کسانی که با چنین امتهای گره می‌خورند، اراده‌شان از بین نمی‌رود یا ضعیف نمی‌شود؛ بلکه ذیل اراده پیشوایان آن امت و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد و هرچه قوی‌تر شوند خود تبدیل به امام می‌شوند.

با توجه به نقش کلیدی محیط اجتماعی بر تربیت و پذیرنده نبودن محض انسان در برابر محیط اهمیت تلاش برای اصلاح جامعه بیش از پیش نمایان می‌شود. کسانی که دغدغه تربیت انسان را دارند نمی‌توانند نسبت به تغییر فرهنگی و تکامل اجتماعی بی‌تفاوت باشند و البته شناخت روش تغییر فرهنگ نیز برای آن‌ها امری مهم به شمار می‌آید. باید دانست که تغییرات اجتماعی راهی جز دگرگونی و تلاش انسان ندارد و این اتفاق خود به خود رخ نمی‌دهد. تاریخ را انسان‌ها می‌سازند و تا زمانی که مردم به مرحله‌ای از تذکر و تنبّه و بیداری نرسند و خودشان با دست خود شروع به ساختن نکنند، سرنوشتشان تغییر نمی‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۷۸۷). همچنین اگر افراد جامعه حرکتی اصلاحی را شروع کنند، خود به خود اوضاع نامطلوب موجود رفع و طرد می‌شود (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، ص ۸۰۸).

در واقع درست است که جوامع و تمدن‌ها بر شخصیت افراد تأثیرگذارند اما خود این فرهنگ‌ها و امت‌ها توسط انسان‌ها ساخته می‌شوند. به باور شهید مطهری «تاریخ ساخته انسان است نه انسان ساخته تاریخ. اگر طرحی برای آینده تاریخ نداشته باشیم و اگر مسئولیت خودمان را برای آینده تاریخ درک نکنیم کسی نمی‌تواند به ما قول بدهد که این کشتی خود به خود و به طور خودکار به مقصد و هدف خودش برسد، لاقلاً قابل جلوفتادن و عقب افتادن هست (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۵، ص ۵۱۳)». انسان باید خود را و مسیر صحیح زندگی را بشناسد برای اقامه آن تلاش کند دیگران را با

خود همراه سازد و امتی متعالی شکل دهد. این فرآیند همان چیزی است که به دلیل اهمیتی که برای تعالی و پاکی روح جامعه دارد مورد تأکید دین اسلام قرار گرفته است. قرآن^۱ می‌فرماید اولاً دنبال کار خیر و نیک باشید و در پی پلیدی و زشتی نباشید؛ ثانیاً بجای انجام انفرادی کارهای خیر، آن‌ها را دسته جمعی و گروهی انجام دهید (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۶، ص ۷۶). البته باید توجه داشت که این امر به حرکت دسته جمعی به معنای برداشته شدن تکلیف در شرایط انفرادی نیست؛ بلکه اولویت را به کار جمعی می‌دهد و در شرایطی که امکان حرکت جمعی وجود ندارد، تکلیف انفرادی ساقط نمی‌شود. (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۲۸، ص ۷۶۶).

۶. نتیجه‌گیری

یکی از مسائل فلسفی که از اهمیت بالایی در تربیت برخوردار است، مسئله اصالت فرد و جامعه است. بحث فلسفی این مسئله در میان متفکران و اندیشمندان مسلمان نسبتاً جدید بوده و علامه طباطبایی، شهید مطهری و علامه مصباح یزدی نخستین اندیشمندانی بوده‌اند که در این باب به تبیین و تدقیق پرداخته‌اند. پرداختن به مبحث اصالت فرد و جامعه، لوازم و آثار مهمی در تحلیل مسائل اجتماعی، فرهنگی و تربیتی نظیر مباحث تکامل اجتماعی انسان و مهدویت، قبول فطرت فردی و جمعی در تربیت انسان، قبول غایت واقعی برای جامعه به عنوان هدف تربیت و... خواهد داشت.

در این پژوهش، با نگاه تربیتی به دوگانه اصالت فرد و اصالت جامعه در اندیشه شهید مطهری پرداخته شده است. در اندیشه ایشان، پس از سخن از چیستی انسان و چگونگی رشد او به وجود حقیقتی به نام «جامعه» رسیده که فراتر از افراد انسانی و برآمده از اتحاد و اتصال روحی آن‌ها است. مطهری بر این باور است که آنچه به نام «انسان» خوانده می‌شود علاوه بر ظهور فردی در کالبد بدن‌های متفرق، دارای وجودی جمعی است که در قالب «جامعه» خودنمایی می‌کند؛ به عبارت دیگر، فرد و جامعه از یکدیگر جدا نیستند و هر دو، مراتب و ظهورات گوناگون یک حقیقت‌اند. شکل‌گیری جامعه در گرو حرکت تدریجی افراد و پیوند خوردن روحی آنان با یکدیگر است و انسان در فرآیند تکاملی خود، از مرتبه مادی و نباتی به حیات حیوانی و عقلانی رسیده و در نهایت با اتحاد عقلی و روحی با دیگر افراد، وجود جمعی می‌یابد.

۱. «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» (مائده: ۲)

از یک سو سعادت انسان در به فعلیت رسیدن همه استعدادهایی است که در متن خلقت انسان قرار داده شده است، البته با حفظ تعادل؛ چون ممکن است یکی از استعدادها طوری به فعلیت برسد که مانع رسیدن استعدادهای دیگر به کمال بشود و انسان کامل آن انسانی است که همه ارزش‌های انسانی در او رشد کنند و هیچ‌کدام بی رشد نمانند و همه هماهنگ با یکدیگر رشد کنند و رشد هرکدام از این ارزش‌ها به حد اعلی برسد؛ و از سوی دیگر مشخص شده که انسان موجودی اجتماعی است و بخش مهمی از شخصیت او در روابط او با دیگران شکل می‌گیرد. این تأثیر و تأثرات اجتماعی به‌گونه‌ای است که در بسیاری از موارد، به صورت ناخودآگاه و بدون این که خود فرد متوجه شود رخ می‌دهد. البته باید توجه کرد که اگرچه انسان‌ها به صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر «روح جمعی» یا همان «فرهنگ» هستند؛ اما این به معنای مجبور بودن آن‌ها نیست. هر انسانی ذاتاً با جهت‌گیری خاصی آفریده شده که هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. همان‌گونه که عوامل مختلفی در شکل‌گیری شخصیت افراد از جمله جامعه و فرهنگ مؤثر است؛ تربیت افراد نیز در چگونگی تشکیل جامعه اثرگذار خواهد بود. قسمت مهمی از روحیه و اخلاق عمومی، واکنش روحی افراد به محیط اجتماع، به خصوص سنت‌ها و قانون‌هایی که بر زندگی آن‌ها حاکم است، است. در این میان، هرچه فرد رشد بیش‌تری پیدا کند تأثیرپذیری او کم‌تر و تأثیرگذاری او بیش‌تر می‌شود. به عبارت دیگر، موجود متکامل به هر نسبت که تکامل پیدا می‌کند، مؤثر بر محیط خود می‌شود. همچنین انسانیت انسان - چه در فرد و چه در جامعه - به هر نسبت تکامل پیدا کند، به سوی استقلال و حاکمیت بر سایر جنبه‌ها گام برمی‌دارد. یک فرد انسان تکامل یافته فردی است که بر محیط بیرونی و درونی خود تسلط نسبی دارد. فرد تکامل یافته از محکومیت محیط بیرونی و درونی رهایی یافته و به عقیده و ایمان خود وابسته است.

به طور کلی شکل‌گیری هویت و تربیت فرد و جامعه انسانی در قالب یک مدار است که در آن، ابتدا انسان با فطرتی الهی خلق می‌شود و به تدریج با تأثیر از عوامل طبیعی و اجتماعی بیرونی، روح و شخصیت او ساخته می‌شود. در ادامه نیز شخصیت‌های مشترک و روح جمعی انسانی به نوبه خود در شکل‌گیری شخصیت افراد مؤثر خواهد بود و مجدداً اتحاد روحی این افراد با یکدیگر فرهنگ و جامعه جدیدی را رقم می‌زند یا همان فرهنگ و جامعه قبلی را مستحکم‌تر خواهد ساخت.

فهرست منابع

قرآن

۱. ابن منظور (۱۴۱۶ق). لسان العرب، تصحیح: امین محمد عبدالوهاب و محمدصادق العبدی، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۲). عدالت اجتماعی از منظر علامه طباطبایی و تفسیر المیزان، نشریه افق حوزه، ش ۱۵، ص ۲-۹.
۳. اخوان الصفا (۱۴۰۵ق)، رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، تحقیق و مقدمه از عارف تأمر، ج ۳، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. اکوان، محمد (۱۳۸۷). «انسان و ساختار عوامل زندگی اجتماعی اجتماعی او در تفسیر المیزان»، مجله پژوهش دینی، ش ۱۶، ص ۸۳-۹۸.
۵. آنویت، ویلیام و باتامور، تام (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۶. آدورنو، تئودور و هورکهایمر، ماکس (۱۴۰۱). دیالکتیک روشنگری، ترجمه: مراد فرهاپور، تهران: هرمس.
۷. باتومار، تی. بی (۱۳۵۷). جامعه‌شناسی، ترجمه سیدحسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۸. بوخنسکی، یوزف ماریا (۱۳۶۱). مقدمه‌ای بر فلسفه، ترجمه محمدرضا باطنی، تهران: نشر نو.
۹. بهشتی، محمد (۱۳۸۷). مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، ج ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ اسلامی.
۱۰. توسلی، طیبه (۱۳۸۶). «مفهوم تربیت از دیدگاه شاعران، ادیبان و اندیشمندان زبان فارسی»، تهران: اندیشه‌های نوین تربیتی»، ش ۳، ص ۱۳۷-۱۵۵.
۱۱. توکل، محمد و همکاران (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی معرفت؛ جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی و معرفت‌های بشری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۲. جراء، آذر (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی اصالت فرد و جامعه از دیدگاه شهید صدر و آیت‌الله مصباح یزدی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه معارف اسلامی.
۱۳. حسینی دشتی، مصطفی (۱۳۸۵). معارف و معاریف (دائرة المعارف جامع اسلامی)، ج ۲، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی آرایه.
۱۴. حلی، علی اصغر (۱۳۷۴). انسان در اسلام و مکاتب غربی، بی‌جا: انتشارات اساطیر.
۱۵. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، (۱۳۷۸). تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، قم: انتشارات سمت.
۱۶. دورکیم، امیل (۱۳۸۸). قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه: علیمحمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. دوورژه، موریس (۱۳۷۵). روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه: خسرو اسدی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۲۸). لغتنامه دهخدا، ج ۱۴، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۱۹. راسل، برتراند (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه غرب، ترجمه: نجف دریابندری، ج ۱، تهران: کتاب پرواز.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، تحقیق: صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم الدار الشام.

۲۱. رامشت، شهرام و صداقت زاده، میثم (۱۴۰۲). «واکاوی معنای تربیت بر اساس خوانش شهید مطهری از نظریه فطرت»، فصلنامه علمی تربیت اسلامی، ش ۴۶، ص ۱۰۳ - ۱۲۴.
۲۲. زاهدی، مریم؛ کریم‌نیا، محمد مهدی و انصاری مقدم، مجتبی (۱۴۰۰). «مطالعه تأثیر تربیت ولایی در تحقق جامعه مهدوی». مجله پژوهش و مطالعات علوم اسلامی، سال سوم، ش ۲۸، ص ۱۳ - ۲۵.
۲۳. سارتر، ژان پل (۱۳۷۵). هستی و نیستی، ترجمه: ابوالحسن نجفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۴. سوزنجی، حسین (۱۳۹۵). اصالت فرد، جامعه یا هردو، بررسی تطبیقی آرای استاد مطهری و استاد مصباح یزدی، نشریه قیاسات، ش ۴۲، ص ۴۲ - ۶۰.
۲۵. شکوهی، غلامحسین (۱۳۷۸). مبانی و اصول آموزش و پرورش، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۶. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۹۱). اخلاق ناصری، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
۲۷. علم الهدی، جمیله (۱۳۸۸). نظریه اسلامی تعلیم و تربیت. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۲۸. عیشاهی، علی (۱۳۹۳). «کارکردهای مؤثر تربیت اجتماعی در جامعه از منظر علامه طباطبایی»، مجله معرفت، سال بیست و چهارم، ش ۲۰۸، ص ۶۷ - ۸۰.
۲۹. فارابی، ابو نصر محمد (۱۹۹۱ م). آراء اهل المدینه الفاضله، بیروت: دارالمشرق.
۳۰. فروند، ژولین (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه: عبدالحسین نیک گهر، ج ۱، تهران: نشر توتیا.
۳۱. فیاضی، مینا؛ رامشت، شهرام و صداقت‌زاده، میثم (۱۴۰۲). «ویژگی‌های مربی شایسته در اندیشه شهید مطهری»، مجله نظریه و عمل در تربیت معلمان، دوره ۹، ش ۱۵، ص ۱۷۹ - ۲۰۰.
۳۲. کار، ادوارد هالت (۱۳۸۵). تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، تهران: انتشارات خوارزمی.
۳۳. گورویچ، ژرژ و مندراس، هانری (۱۳۵۴). مبانی جامعه‌شناسی (همراه با تاریخ مختصر جامعه‌شناسی)، ترجمه باقر پرهام، بی‌جا: انتشارات امیر کبیر.
۳۴. گیدنز، آنتونی و بردسال، کارن (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
۳۵. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۰). جامعه و تاریخ از نگاه قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
۳۶. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۲). جامعه و تاریخ از دیدگاه اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
۳۷. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۳). فلسفه اجتماعی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
۳۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: صدرا.
۳۹. معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی معین، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۰. مک دونالد، گراهام (۱۳۷۹). فردگرایی و جامعه‌گرایی: دو نظریه در فلسفه اجتماعی، ترجمه: احمد تدین، تهران: نشر نی.
۴۱. منافی، سیما (۱۳۹۵). «تأثیر جامعه بر تربیت افراد با تأکید بر تفسیر المیزان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید مدنی، آذربایجان، ایران.
۴۲. میرهادی، سید مهدی (۱۳۷۲). تاملی در تعریف و مفهوم تربیت ۱، مجله تربیت، سال هشتم، ش نهم.

۴۳. میلازه، گاستون (۱۳۷۰). معنی و حدود علوم تربیتی. ترجمه علیمحمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
۴۴. نراقی، احسان (۱۳۷۹). علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن، تهران: نشر فرزاد.
۴۵. وثوقی، منصور و نیک خلق، علی اکبر (۱۳۹۲). مبانی جامعه‌شناسی، تهران: نشر بهینه.

